

بررسی تطبیقی موضوعی شطح در آثار و گفتار بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی

بهناز شهنازی^۱، احمد کیخای فرزانه^۲

(تاریخ دریافت: ۹۷/۰۳/۲۷، تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۵/۱۴)

چکیده

شطحیات و جنبه‌های رمزی آن از روزگاران گذشته و تقریباً از قرن دوم، توجه اندیشمندان عالم عرفان را به خود جلب کرده است. به طوری که تعدادی زیادی از عارفان و صاحب‌دلان میدان راه حق شطحیات را در جهت بیان اندیشه‌های عرفانی، سیاسی و اجتماعی فراروی خود قرار داده اند، از جمله این افراد می‌توان به ابوالحسن خرقانی و بایزید بسطامی اشاره نمود.

در مقاله حاضر سعی بر این است تا با دیدگاه‌های این دو عارف گرانقدر در زمینه شطح آشنا و با بررسی سخنان شطح آمیز آنها، در زمینه‌های مختلف، به تحلیل، تطبیق و بررسی وجوه متفاوت موضوع و کاربرد آن پرداخته شود و همچنین جهت وضوح بهتر، نمونه‌های بارز شطح به عنوان شاهد مثال با بحثی اجمالی در طی متن آورده شده است. در نهایت با بیان نتیجه، مطلب پایان می‌پذیرد.

واژگان کلیدی

شطح، بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی، عارفان

۱- دانشجوی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی
۲- استادیار دانشکده زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی

مقدمه

شطحیات صوفیان، از مهم‌ترین موضوعات ادبیات عرفانی ایران، از قرن دوم به بعد می‌باشد: که با ماجرای سخنان حسین بن منصور حلاج و بردار کردن او آغاز و با افراد دیگری مثل بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی عین‌القضات همدانی و .. ادامه یافت و با توجه به رد یا پذیرش آن توسط فرقه‌های مختلف صوفیه، مبانی معرفت‌شناسی و اهمیت آن به صورت یک بحث جدی در قرون مختلف مشخص و مورد بررسی قرار گرفت. در مقاله حاضر به موضوع شطح به صورت تطبیقی موضوعی در گفتار بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی پرداخته شده است، که در ابتدا تعریف لغوی و اصطلاحی شطح تبیین و بررسی شده و سپس با بحثی اجمالی درباره تطبیق موضوعی، دیدگاه‌ها و موضوعات شطحی همراه با شاهد مثال در گفتار هر دو عارف مورد بحث قرار گرفته است. شطح کلمه‌ای است که تعریف علمی آن محال است و نمونه‌ای هنری و عاطفی است که ظاهری پیچیده و معنای آن برای بعضی مورد قبول و برای بعضی قابل پذیرش است. شطحیات جمع شطح و شطح در لغت به معنی حرکت است. ریشه‌ی شطح، یشطحُ وقتی به کار می‌رود که حرکتی، جنب و جوشی یا ریخت و پاشی در کار باشد. مثلاً عرب دکان نانواپی را که انبار آرد نیز بوده مشطاح می‌خوانده زیرا عمل

آرد کردن گندم حرکت و جنب و جوش فراوان همراه دارد و طی آن از هر سو آرد لبریز می‌شود و همه جا می‌ریزد و می‌پاشد. (بقلی شیرازی، شرح شطحیات؛ ص ۱۲)

نیز گفته‌اند شطح در عربی، آواز و صدای شبانان است، برای آنکه گله بداند که چوپان همراهشان هست بی‌آنکه هیچ یک از این صداها، معنای خاصی داشته باشد. (اهورا، پرویز؛ کلک خیال‌انگیز، ص ۱۴۰۷)

در معنای اصطلاحی و مجازی که صوفیه به این لفظ داده‌اند، شطح یعنی گفته‌ای پیچیده و عجیب در توصیف وجد درونی که نیرومند و استوار بر صاحب وجد چیره می‌شود و از گرمی و جوشش روح بیرون می‌تراود. (طوسی، ابونصر سراج؛ اللمع فی التصوف)

به عبارت دیگر شطح، یعنی حرکت و جوشش که حالات وجد در سرّ عارف پدید می‌آورد. مانند: سخنان (سبحانی ما اعظم شانی) از بایزید بسطامی و (انالحق) از حلاج وقتی عرفا در پی بیان این حالت بر می‌آیند از سخنان چنان غریب بهره می‌گیرند که شنونده حیران می‌شود. اما چنانچه شنونده زبان به انکار ملامت این سخنان بگشاید نشان از آن دارد که در دامی افتاده که خود از وجود آن بی‌خبر است. (بقلی شیرازی؛ صص ۱۲، ۱۳)

نخستین نمونه‌های شطح را در سخنان صوفیان سده‌ی دوم هجری چون: ابراهیم

ادهم و رابعه‌ی بصری می‌توان یافت. ولی در کلام بایزید بسطامی، شطحیات صوفیانه رنگ بسیار تند یافت چنانکه حتی شبلی و حلاج هم سخنانشان، تندتر و بی پروا تر از بایزید نبود. هر چند حلاج جانش را بر سر همین شطحیات خویش نهاد، اما به هر حال شطحیات صوفیه با نام بایزید پیوند و ارتباطی خاص یافت. علاوه بر بایزید و حلاج صوفیان دیگری هستند که در شطحیات معروفند. از این قبیل هستند کسانی چون: ابونصر سراج طوسی، احمد غزالی، سهل تستری، الواسطی، ابوبکر شبلی، ابوالحسن خرقانی ابوسعید ابی‌الخیر، ابوحامد غزالی، ابن عربی، بوعلی حریری، ابن سبعین، عقیف تلمسانی و از سویی شاعرانی چون سنایی عطار، مولوی، عراقی، حافظ، نعمت‌الله ولی و جامی نیز در شعرهای خود سخنان شطح‌آمیز می‌گنجاندند. دریک تقسیم‌بندی کلی می‌توان شطح را از سه منظر رفتار، پندار و گفتار بررسی کرد:

(۱) شطح در رفتار: گریز از عرف و عادت و گاه عقل و شرع در پاره‌ای از کار و کردارها و زندگی و مناسبات فردی و جمعی برخی صوفیه، کامل آشکار است. مثل آنچه که از سلوک عجیب و معیشت حیرت‌انگیز و هنجار‌گریزانه مشایخ این قوم - راه رفتن روی آب و طی الارض و هر چه از مقوله کرامات باشد در کتاب‌های صوفیه یاد شده است. (جوکار، منوچهر؛ ملاحظاتی درباره‌ی شطح و معانی آن، صص ۵۴، ۵۶)

مثلا: حبیب عجمی، شاگرد حسن بصری، روزی با استاد خویش به ساحل دجله رسیدند، حسن بصری می‌ماند تا زورقی بیاید. او را از آب بگذرانند. حبیب می‌گوید: (استاد، من علم از تو آموخته‌ام، حسد مردمان از دل بیرون کن، دنیا را بر دل سرد کن، بلاها راغنیمت شمر، کارها از خدا بین و پای بر آب نه و بگذر) آنگاه خود پای بر آب می‌گذارد و می‌گذرد. (استعلامی، محمد؛ حدیث کرامت، ص ۲۲۴)

(۲) شطح در رؤیا و پندار: گاهی خلاف آمد عرف و شرع در پندارهای برخی صوفیه دیده می‌شود و هر چند آن را بر زبان می‌آورند و از مقوله‌ی گفتار می‌شود، اما از آنجا که اعجاب و ناسازواری آن امر مربوط به چیزی است که در عالم رؤیا و تطبیق آنبا عالم واقع، اتفاق افتاده، شطح‌پنداری تواند بود. رؤیاهای شگفت‌انگیز بعضی صوفیه و اینکه هرچه در خواب می‌بینند در بیداری نیز مشاهده می‌کنند، از همین قبیل است: ابوبکر کتانی ادعا کرد در خواب، خود را همراه علی(ع) در کوه ابوقبیس دیده است و هنگامی که بیدار شد، خود را بالای آن کوه دید.

(۳) شطح در گفتار: این نوع، به واقع همان تلقی است که شارحان و مصنفان کتاب‌های صوفیه از شطح دارند مانند همان گفتارهایی که از حلاج و بایزید قبلا نقل شد. دعوی کمال در معرفت و قول به وحدت وجود با پاره‌ای لوازم و پیامدهای آن نیز در نزد بعضی صوفیه، از مقوله

شطح در گفتار تواند بود. (جوکار، منوچهر؛ پیشین، صص ۵۴، ۵۶)

بحث و تحلیل

برای آشنایی با دیدگاه و مقامات بایزید و خرقانی بهتر است ابتدا نگاهی به دو مفهوم عرفان و تصوف داشته باشیم. واژه‌های تصوف و عرفان گرچه به یک مفهوم کلی، در نگاه اول بصورت مترادف دیده می‌شوند و از نظر معنی تشابه‌هایی با هم دارند، ولیکن در مفهوم نهایی خود دو گروه را نشان می‌دهد با سرفصل‌های نه چندان مشترک در تصوف جایگاه التزام صوفی به مبانی دینی برای درک لحظات شهودی و وصال حق بیشتر است و حال آنکه در عرفان فارغ از هرگونه بینش دین مدارانه، عارف با نوعی سرخوشی و بی‌خبری وجدآمیز به دنبال دسترسی به وصال حق است. به عبارت دیگر تصوف همان عرفان عملی یا خانقاهی است که در آن صوفیان زاهد با نگاه به مبانی دینی حضور و آگاهی خویشتن مدارانه‌ای (صحو) را در اعمال خود با پیروی از نسبت «پیر و مرشدی» دارند تا بدینوسیله به لحظات شهودی دست یابند. عارف صوفی در جنبه عرفان نظری خود و با بدست آوردن حالات ناخودآگاهی (سکرامیز) و با مبانی عشق بسوی معرفت هستی گام برداشته و لحظات شهودی را تجربه می‌کند. شیخ ابوالحسن خرقانی متوفی به سال ۴۲۵ هجری و بایزید بسطامی متوفی به سال ۲۶۱ هجری،

از جمله صوفیان عارف مسلک در این طریقت بوده اند. شیخ شهاب الدین سهروردی متوفی به سال ۵۸۷ هجری، این دو عارف بزرگوار (و نیز حلاج و قصاب آملی) را از جمله کسانی که ادامه دهنده حکمت خسروانی که همان حکمت فارسیان قدیم است، می‌داند. حکمت خسروانی برگرفته شده از حکمتی که زردشت به ایرانیان باستان عرضه کرده و سهروردی آن را حاکی از «تابش انوار الهی بر دل‌های مستعد» می‌داند و از پرتو این نور است که شخص می‌تواند در کمالات نفسانی و روحانی کامل گردد. سهروردی اعتقاد دارد این پرتو نور با همت و کوشش فرد و زنگار زدایی از آئینه نهایی قلب که قابلیت جذب پرتوهای نور الهی را داشته باشد و بوسیله مراقبه، تفکر، تهذیب نفس می‌تواند امکان پذیر گردد. همانطور که در تاریخ می‌یابیم، در دوران پس از قرن دوم هجری، مبانی عرفان و تصوف که تزکیه، صافی و ریاضت نفس را با خوف از خدا آغاز نموده بود و تفکرات «عقلی» درآموزه‌های آن نسبت به تفکرات و مبانی «عشقی» برتری داشت، تدریجاً مبانی اندیشه‌های خود را با مفهوم «عشق به خدا» و نه بخاطر پاداش آخرت و ترس از کیفر مجازات، متحول کرد. از جمله افکاری که در این حیطه می‌توان از آن یاد کرد؛ دیدگاه‌های بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی (و نیز البته حلاج) است که مکتب عرفانی و تصوف خود را برپایه «عشق به خدا» دنبال کرده اند، در این نوع نگرش عرفانی که حاصل تجربه شخصی

انسانهاست، هیچ نظریه عقلی قرار نمی‌گیرد و در این قالب هنر عشق ورزیدن به معبود که حاصل آن مجموعه‌ای شطحیات است؛ را با هیچ منطقی نمی‌توان توضیح داد. با یزید بسطامی مدتها پیش از تولد خرقانی از مقامات او خبر داشته، چنانکه نقل شده، خرقانی روزی بر سر تربت بایزید عنوان کرده: «...ای بایزید همی همتی بازدار، که مردی امی ام و از شریعت چیزی نمی‌دانم و قرآن نیاموخته‌ام. آوازی آمد که‌ای ابوالحسن آنچه مرا داده‌اند از برکات تو بود. شیخ گفت تو به صد و سی‌اند سال پیشتر از من بودی گفت بلی و لیکن چون بر خرقان گذر کردمی نوری دیدمی که از خرقان بر آسمان بر می‌شدی و سی سال بود تا به خداوند به حاجتی درمانده بودم، به سرم ندا کردند که: «ای بایزید، به حرمت آن نور به شفیع آر تا حاجت برآید. گفتم خداوند آن نور کیست؟ هاتفی جواب آواز داد که: آن نور بنده‌ای خاص است که او را ابوالحسن گویند... چون به خرقان رسیدم در بیست و چهارم روز جمعه قرآن بیاموختم.»

از جمله‌هایی که بصورت شطح جاری شده و تاثیراتی در طریقت و سلوک عرفانی بسیاری از عرفا بجای گذاشته، جملات «سبحانی ما اعظم شانی» بایزید و «صوفی نیافریده است» خرقانی می‌باشد. بایزید بسطامی با گفتن این شطح به دنبال این است که روح خدایی را در وجود انسان متجلی نماید. بدین ترتیب که عارفان خدا را در وجود خود می‌جویند، از آنجا که خداوند می‌تواند

در قالب درختی در «کوه طور» با حضرت موسی سخن بگوید، همین برداشت را می‌توان داشت که از سیمای انسان که خلیفه و مظهر صفات اوست، چهره بنماید. در تذکره اولیا آمده: «وگفت: تا نباشید همه شما باشید.» (نقل عطار در تذکره اولیا، احوال و اقوال خرقانی به ضمیمه منتخب نورالعلوم، ص ۷۹)

خداوند می‌فرماید: «این همه خلق من آفریده ام و لیکن صوفی نیافریده‌ام.» طرح معنی این جمله به توسط خود خرقانی چنین آمده است: «الصوفی غیر المخلوق.» صوفی نه آن است که بیاید و برود و بگوید و ببیند و بشنوی و بخورد و بخشبد، صوفی صفتی است از صفات حق...» (نوشته بر دریا، محمد رضا شفیع کدکنی، ص ۴۴۱)

شطح خرقانی طی قرون بعدی پیوسته مورد بحث عرفا بوده و در تفسیر آن گفته‌اند: «صوفی کسی است که از انا نیت خویش فانی شده و به هویت خدای خود باقی بماند.» از جملات منصوب به خرقانی است که گفته می‌شود بر سر درب خانقاه اش آورده است، بدین مضمون که: «هرکه بدین خانقاه درآید نانش دهید و از ایمانش میپرسید که آنکه بر درگاه حق به جانی ارزد در سرای ابوالحسن نان از وی دریغ نیست.» در مجموعه نورالعلوم خرقانی در ارتباط با دیدگاه دگراندیشانه او چنین آمده است: «وقتی جمعی از صوفیان قصد زیارت کردند، ترسایی شبیه صوفیان به ایشان مرافقت کرد و حال خود پوشیده می‌داشت، چون به خرقان رسیدند،

شیخ برخاست و ایشان را بدست خویش خدمت کرد و در حق آن ترسا زیادت لطف کرد. روزی گفت: «شما را به حمام باید شد. مسافران شاد شدند، ترسا دلتنگ شد که «این زنار کجا نهم؟» در این اندیشه شیخ آهسته در گوش ترسا می‌گوید که: به من ده که خادمان امین باشند. «چون از حمام باز آمدند شیخ زنار به وی داد نهفته، خواست تا بر میان بندد. ترسا زنار بدرید و متفکر شد و در خروش آمد و می‌گفت: اشهد ان لا اله الا الله.» و از قبیله وی بسیار کس مسلمان شدند. و نیز چنان است که خرقانی راه وصول به حق را به تعداد آدمیان می‌داند. (نقل عطار در تذکره اولیا، احوال و اقوال خرقانی به ضمیمه منتخب نورالعلوم، ص ۱۳۶)

و گفت: «راه خدای را عدد نتوان کرد، چندان که بنده است، به خدا راه است...» این موضوع نشانگر این است که راه وصول به حق تنها از یک شریعت خاص نیست و بیانگر تفکر تسامح و تساهل خرقانی است. (نقل عطار در تذکره اولیا، احوال و اقوال خرقانی به ضمیمه منتخب نورالعلوم، ص ۵۵)

بایزید در جواب سوالی که از او پرسیده بودند که به چه چیزی رسیدی؟ گفته: «از خویشتن خویش بیرون آمدم، آنگونه که مار از پوست؛ آنگاه در خویش نگریستم و دیدم که من اویم» در بیانات بایزید مطالبی است که حاکی از اعتقاد او به «این همانی» عابد و معبود می‌باشد، یعنی نقش‌های خود و خدا را جابجا می‌نماید و به

صورتی که اشاره به یکی از آنها، همانند این است که به دیگری اشاره رود. بایزید در یکی از شطحیات خود گفته: «سی سال خدای را جستیم، پس دانستم که من اویم؛ پنداشتم که من او را می‌جویم و او بود که مرا می‌جست.» (دفتر روشنایی، از میراث عرفانی بایزید بسطامی، محمدبن سهگلی، ص ۱۱۸)

و یا در جای دیگر چنین عنوان داشته است: «نظر کردم به هویت او در انانیت خویش، پس از میان برخاست، نور من به نور او و عزت من به عزت او و قدرت من به قدرت او و دیدم انانیت خویش را به هویت او و بزرگی خویش را به بزرگی او و رفعت خویش را به رفعت او، پس نظر کردم در او به چشم حق و بدو گفتم این کیست؟ گفت: این نه من است و نه جز من، نیست خدایی جز من» (نقل عطار در تذکره اولیا، احوال و اقوال خرقانی به ضمیمه منتخب نورالعلوم، ص ۵۵)

در معرفت شناسی عرفانی، بازتاب صفت صوفی نشانگر صفای دل اوست و این صفت را در عاشقان می‌توان دریافت و عاشق کسی است که از خود فانی گردد (گذشت از خود و حالت بی خودی) تا بتواند در اوصاف معشوق خود بقا یابد (خود را در قالب معشوق دیدن و احساس کردن). عبارت فنا و بقا در خدا که اولین بار توسط بایزید عنوان شده است را می‌توان چنین تفسیر کرد که: انسان چون سرانجام واجد صفات الهی می‌شود، هم زمان با اینکه هستی دارد، نیست می‌شود و فنا فی الله، نیست شدن نیست؛ بلکه

استحاله‌ای است (تغییرات در حال) که با متحد شدن در صفات پیش می‌آید. خرقانی و بایزید، دو عارفی بودند که با سروده‌های شطحی خود، عرفان را به شکل و نگاهی، هنرمندانه وصف کرده اند.

بحث درباره‌ی آراء بایزید را باید با موضوع توحید آغاز کرد، زیرا وحدت و یگانگی خداوند اساس عرفان و سلوک بایزید است؛ وحدتی که نه به معنای یگانگی در مقابل چندگانگی، و نه به معنای برتری و تعالی خداوند نسبت به سایر موجودات، بلکه به معنای بودن یک وجود در مقابل هیچ بودن ماسوای اوست. از این روست که بایزید الله اکبر را به «خدا بزرگ تر از هر چیز است» معنا نمی‌کند، چه در نظر او در کنار وجود خداوند چیزی وجود ندارد که او از آن بزرگتر باشد. خداوند برتر از هر چیزی است که در خیال و وهم و پندار آدمی بگنجد (سهلجی، ۱۱۵، ۱۴۷-۱۴۸). حدیث وصف خداوند حکایت برف و گرمای تابستان است، چه او به سبب طلاق و کمالش هیچ‌گونه وصفی نمی‌پذیرد (سهلجی، ۱۸۱؛ ابن خرقانی، گ ۷۴-۱۷۵)، و مثل او چون خورشید روشنی است که خود دلیل بر وجود خود است و کسی که برای حصول یقین در پی وصف و بیان آن باشد، در خسران است (سهلجی، ۱۳۱). به همین سبب، دورترین مردم از خداوند، آنانند که بیشترین سخن را درباره‌ی اومی گویند. برخلاف مردمان دیگر که از ارتکاب گناه توبه می‌کنند، بایزید از گفتن لا اله الا الله توبه می‌کند، زیرا

در گفتن آن از کلام بهره گرفته است و خداوند ورای کلام است. (ابن خرقانی، گ ۱۰۶، ۷۷).

پس موضوع طلب، نه دنیاست و نه بهشت، نه نعیم آخرت، بلکه تنها خود اوست؛ آنچه به درگاه او باید آورد، نه عبادت صرف، بلکه ذلت و افتقار است، زیرا خزانه‌های او از عبادت‌های بندگان سرشار است. (سهلجی، ۹۱، ۱۲۳؛ سلمی، ۶۴).

نتیجه‌ی چنین توحیدی، رسیدن به مرتبه‌ای از معرفت است که سالک در آن تمامی حرکات و سکنات بندگان را از فعل حق می‌بیند و به یقین در می‌یابد که فاعل مطلق خداوند است و آغازگر سلوک و توبه و ذاکر و دوستدار و عارف همه اوست. اوست که اراده می‌کند و به فضل خود بنده را در مسیر معرفت به حرکت و کوشش بر می‌انگیزد و سرانجام بنده را به لطف خویش به مقصود می‌رساند (سهلجی، ۸۸؛ ابن خرقانی، گ ۲۴).

بایزید بر آن باور بود که این معرفت خداداد است و برخلاف علم علما که همچون مرده‌ای از مرده‌ی دیگر کسب می‌شود، از زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد، گرفته شده است (سهلجی، ۱۰۰، ابن خرقانی، گ ۵۶) و خود چون نوری است که بنده‌ها با آن به همه چیز می‌نگرد و به واسطه‌ی آن حقیقت امور را در می‌یابد. (سهلجی، ۱۶۵؛ ابونعیم، ۳۷/۱۰)

به این ترتیب، بزرگ‌ترین تفاوت زاهد و عابد و عالم با عارف در آن است که آنان همگی در بند خویشند، نه در بند دوست، حال آنکه عارف

از خود گسسته، و به دوست پیوسته است، با این همه، در نگاه بایزید کمال مراتب عارفان و صدیقان بدایت احوال انبیاست و نهایت انبیا را که مقام پیامبر خاتم (ص) ایت، غایتی نیست، چنانکه ذره‌ای از سرّ او بر هیچ یک از خلائق آشکار نیست (کلابادی، ۶۹؛ عطار، ۲۰۶-۲۰۷)؛ پس بایزید گفت: در دریای معارف غواصی کردم، تا آنجا که به دریای محمد (ص) رسیدم و بین خود و او هزار مقام فاصله دیدم که اگر به یکی از آنها نزدیک می‌شدم، می‌سوختم (سهلجی، ۸۶؛ ابن خرقانی، گ ۱۴۰). او به یقین دریافته بود که شناخت همگان از پیامبر (ص) و شأن او همچون شناختی است که شخص از نم بیرون تراویده از خیک سر بسته نسبت به محتوای آن دارد؛ وی بر آن بود که اگر ذره‌ای از حقیقت پیامبر بر خلق آشکار شود، هر آنچه در زیر عرش است، نابود خواهد شد، زیرا که شناخت حقیقت محمد (ص) و مقامی که در قرب حق دارد، فوق طاقت و ظرفیت خلائق است (کلابادی، ۲۸؛ سراج، ۱۸۵).

بایزید متابعت از شریعت را شرط سلوک صوفیانه می‌دانست (سهلجی، ۱۲۴) و به مریدان خود هشدار می‌داد که با دیدن کرامات و معجزات صوفی نمایان فریب نخوردند و میزان پای بندی اشخاص به او امر و نواهی و حدود شریعت را معیار و میزان قرار دهند (همو، ۸۹-۹۰؛ قشیری، ۱۵؛ ابونعیم، ۱۰-۴۰؛ ابن خرقانی، گ ۵۷-۵۷ ب؛ ابن جوزی، تلبیس؛ ۱۶۸). وی خود به احکام شریعت و حفظ حدود الهی پای بندی تمام داشت (سراج،

۳۹۱-۳۹۲؛ هجویری، ۱۳۲) و رعایت جزئی‌ترین آداب سنت رسول الله (ص) را بر خود فرض می‌دانست (سهلجی، ۱۳۷، ۱۴۲؛ ابونعیم، ۳۵/۱۰؛ ابن جوزی، صفة، ۱۰۹/۴). پای بندی او به مراعات آداب تا بدان حد بود که بنابر روایات، از دیدار زاهد معروفی که آب دهان خود را به سوی قبله انداخته بود، منصرف شد و از راه درازی که آمده بود، بازگشت. و نیز گفته اند که هرگز خربزه نخورد، زیرا می‌گفت نشنیده ام که پیامبر (ص) خربزه خورده باشد (سهلجی، ۸۵؛ سراج، ۱۰۳-۱۰۴؛ مستملی، ۱۱۱/۱؛ هجویری، ۲۷۵-۲۷۶؛ جامی، ۴؛ سپهسالار، ۱۲۶-۱۲۷).

این حکایت‌ها، خواه درست، خواه نادرست، به هر حال دلالت بر آن دارد که بایزید هیچگاه در زمان حیات به سبب بی‌اعتنایی به احکام شریعت و یا به اتهام اباحه و الحاد مورد اعتراض و اتهام قرار نگرفته است، آنچه بنابر روایات موجب تکفیر او شده بود، شطحیات و نیز داستان معراج او است.

چنانکه اشاره شد، با رسیدن به مقام فنا عارف در معروف و شاهد در مشهور مستهلک می‌شود، سایه‌ها از میان می‌رود و هستی حق بر باطن عارف پرتو می‌افکند، چنانکه جز وجود واحد مطلق چیزی نمی‌بیند. با رسیدن به چنین مقامی است که عارف از شراب محبت الهی سرمست می‌شود و حال سکر بر او غلبه می‌کند و سخنانی بر زبان او جاری می‌شود که به شطحیات معروف است.

اینگونه سخنان در حال بی خبری و ناهشیاری ادا شده است، گاه چندان جسورانه و کفرآمیز است که موجب تکفیر صوفیانی چون بایزید و حلاج می‌گردد. نخستین کسی که کوشید تا تفسیری پذیرفتنی از شطیحات بایزید ارائه دهد و او را از اتهام کفرگویی برهاند، جنید بغدادی بود. پس از جنید، صوفیان دیگری همچون سراج، روزبهان بقلی شیرازی، عین القضاة همدانی و بسیاری دیگر در همین جهت کوشیدند (سراج، ۳۸۱-۳۹۰؛ ۲۷۳ ابن خرقانی). بی‌شک بخش بزرگی از شطیحات بایزید را باید از این جمله به شمار آورد، اما برخی دیگر از سخنان شطح‌آمیز و گستاخانه او را در حال هشیاری کامل ادا شده، و مقصود او از ادای اینگونه سخنان دور کردن جماعت کنجکاو و پرهیاهویی بوده است که به گرد او جمع می‌آمدند و مانع جمعیت خاطر او می‌شدند.

گرایش ملامتی بایزید نیز گاهی موجب چنین احوالی می‌گردید، زیرا وی از قبول عام و تکریم و تعظیم مریدان و معتقدان بیزار بود و بیم آن داشت که این احوال موجب گمراهی و انگیزه عجب و غرور و خودبینی در او گردد. از همین روی بود که در مواردی با اینگونه اظهارات و مثلاً با گفتن «اِنْسَ اِنَّللهُ لا اله الا اَنَا فاعبدونی» (عطار، ۱۶۲-۱۶۳) و یا با خوردن نان در ماه رمضان (درحالی که مسافر بود) تظاهر به کفرگویی و بی‌دینی می‌کرد و مردمان را از پیرامون خود می‌پراکند (عطار، ۱۶۳-۱۶۴)، ولی گاهی نیز خود

به شرح سخنان شطح‌آمیز خویش می‌پرداخت؛ چنانکه وقتی در پاسخ سؤالات مردی که از او درباره عرش، کرسی، لوح و قلم و... پرسیده بود، پاسخ داد که «آن همه منم» و سپس گفت: «بلی، هر که در حق محو شد، به حقیقت هر چه هست، رسید. همه حق توست، اگر آن کس نبود، حق همه خود را بیند، عجب نبود». (عطار، ۲۰۲).
اهم موضوعات مشابه در شطیحات بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی عبارتند از:

۱. اتحاد، یکی شدن با خداوند و ادعای الهیت
۲. برتری از رسولان و ملائکه و دیگر بندگان
۳. طعن در عبادات ظاهری و خالی از حال و معنی و ظاهرگرایی در دین و تصوف
۴. گستاخی و مکالمه بسیار صمیمی با خداوند
۵. دفاع از ابلیس و بی‌حرمتی نسبت به نمادهای دینی و ارزش‌های مذهبی
۶. در باب مرگ و قیامت
۷. تحقیر اصطلاحات تصوف رسمی
۸. جملات مبهم و دالهای تهی
۹. شرک و کفر به ظاهر
۱۰. شطیحات انا الحقی
۱۱. شطیحات پارادوکسی یا پارادوکسیکال
۱۲. ادعا که شامل :
- ۱۲-۱. ادعای برتری از خلاق
- ۱۲-۲. ادعای شفاعت خلق
- ۱۲-۳. ادعای آگاهی از غیب
- ۱۲-۴. ادعای برتری یا برابر بودن با پیامبران

۵-۱۲. ادعا انجام امور فراتر از توان انسان

۶-۱۲. ادعا رفتن به عالم غیب

به عنوان شاهد مثال از بین موارد یاد شده به

نمونه‌های اشاره می‌کنیم:

شطحیات انا الحقی:

● بایزید گفت: «مدتی گرد خانه طواف می‌کردم،

چون به حق رسیدم، خانه را دیدم که گرد من

طواف می‌کرد.» (دفترروشنایی، ۹۶)

● بایزید: «مثل من در آسمان وزمین نبینی» (شرح

شطحیات، ۱۳۴)

● ابوالحسن خرقانی: «خلق مراننوانند نکوهید و

ستودن، کهبه هر زبان از من عبارت کنند،

من برخلاف آنم» (تذکره الاولیا، ج ۱۸۶: ۲)

ادعای انجام امور فراتر از توان انسان:

● خرقانی گفت: «عرش خدا بر پشت ما ایستاده

بود، ای جوانمردان نیرو کنید و مردآسا باشید

که بارگران است» (تذکره الاولیا، ج ۲۱۳: ۲)

● خرقانی ابوسعید را گفت: فردا به قیامت در میا

که تو همه لطفی، تاب نیاری، تا من نخست

بروم و فرع قیامت بنشانتم، آنگاه تو در آی»

(همان، ۲۰۶)

ادعای رفتن به عالم غیب:

● خرقانی گفت: «آن کس که از اوچندان راه بود به

خدا که از زمین تا آسمان و از آسمان تا عرش

و از عرش تا به قاب قوسین و از قاب قوسین تا

به مقام نور، نیک مرد نبود اگر خویشتن را چند

پشه‌ای فرنامید.» (تذکره الاولیا، ج ۲۱۳: ۲)

● بایزید: «چشمان خلق مرا چنان می‌نگرد که

همانند ایشانم، اگر مرا بدان صفت که در غیبم،

بینند، از دهشت بمیرند.» (دفتر روشنایی، ۹۵)

گستاخی با خداوند:

● خرقانی گفت: «بطش من سخت تر از بطش

اوست که او عالم و اهل عالم را گیرد و من

دامن کبریایی او گیرم.»

شطح‌های پارادوکسی:

● بایزید گفت: «بسا کسا که به ما نزدیک است و

از ما دور و بسا کسا که دور است از ما و به ما

نزدیک» (دفترروشنایی: ۷۷)

خرقانی: همه آفریده‌ها در ابوالحسن جای گیرد

و ابوالحسن را در خود شیک قدم جای نیست»

(تذکره الاولیا: ج ۲، ۲۳۵)

اغراق:

● ابوالحسن خرقانی: «زبان من به توحید گشاده

شد، آسمان و زمین‌ها را دید مگر دور گرد من

طواف می‌کردند و خلق از آن غافل» (تذکره

الاولیا: ج ۲، ۲۲۲)

● ابوالحسن خرقانی: «عرش خدا بر پشت ما ایستاده

بود، ای جوانمردان نیرو کنید و مردآسا باشید

که بارگران است.» (همان، ۲۱۳)

شطحیات گفتگو با حق:

محل این گفتگو معمولا درعالم غیب است:

● بایزید گفت: «مراگفت درغیب که‌ای بایزید، تو

مثل منی، ای مثل من من بترسیدم. گفتم:

تومثل تویی تو را مثل من نیست. گفت:‌ای

بایزید، بگوی به خود تا باشد، به تو گویم تا

بیباشد، بعد از آن گفتم که: زمین باش زمینی

منبسط دیدم. گفتم آسمان ناگاه آسمانی ساقف

دیدم...» (۱۴۴-۱۴۵)

● شبی {ابوالحسن خرقانی} نمازهمی کرد، او از

وی شنود که: «هان بوالحسنوا! خواهی که

آنچه را از تو میدانم با خلق گویم تا سنگسارت کنند؟ شیخ گفت: ای بارخدای، خواهی تا آنچه از رحمت تو میدانم و از کرم تو می‌بینم با خلق بگویم تا دیگر هیچکس سجودت نکند» او از امد: «نه از تو نه از من» (تذکره الاولیاء، ج ۲:۲۱۱)

اتحاد، یکی شدن با خداوند و دعوی الوهیت • بایزید: «منم نه منم، برای آنکه من اویم، و منم اوست» (شرح شطیبات: ۱۳۵)
• ابوالحسن خرقانی: «مصطفای وقتم و خدای وقتم» (تذکره اولیاء، ج ۲:۲۱۱)

نمونه‌های تصویر در شطحیات خرقانی و بایزید بسطامی

شطیبات صوفیه از نظر خیال پردازی و تاریخ تخیل ادب فارسی جایگاه ویژه‌ای دارند. شطیبات بایزید و خرقانی در بن مایه از مشاهده خداوند یا تجلیات او و به طور کلی عوالم فراتر از واقع نشات می‌گیرند، بنابراین تصویر در آنها نقش مهمی دارد. ساخت این تصاویر شامل انواع تشبیه، استعاره و نماد است که در جدول زیر نمونه‌هایی از این تصاویر به زبان خرقانی و بایزید بصورت تطبیقی بیان گردیده است.

مثلا:

تشبیه

• خرقانی: بنده ام که هفت آسمان و زمین در اندیشه‌ی من است، هر چه گویم ثنا او بود. پیش و پس نیست راست و چپ نیست» (تذکره اولیاء، ج ۲:۲۱۶)

استعاره مکنیه

• ابو الحسن خرقانی گفت: «چون ذکر خدا کنی می‌نی سبید برآید و عشق ببارد» (تذکره اولیاء، ۲۳۹)

نماد: منظور از نماد همان سنبلی است، یعنی تصاویری که بر خلاف استعاره مدلول‌های فراوانی دارند.

• ابوالحسن خرقانی گفت: «و طامن بزرگ است از او باز نگردم تا از آدم تا محمد در تحت وطای من نیارد» (تذکره اولیاء، ج ۲، ۱۸۶)
• بایزید گوید: مثل من نبیند، مثل من بحر بی کرانه است که اول و آخر ندارد» (شرح شطیبات، ۱۴۲)

نتیجه

با اینهمه، جاذبه شخصیت بایزید نسبت به ابوالحسن خرقانی، چنان بود که به رغم تمام مخالفتها و تکفیرها در طول تاریخ تصوف اسلامی همچنان در زمره مشایخ بزرگ طریقه‌های عرفانی باقی ماند. اقوال و راه و روش بایزید پس از مرگ او به صورت جریان صوفیانه‌ای شکل گرفت که خود را منتسب به او می‌دانستند و می‌کوشیدند تا با استفاده از شهرت او در جامعه آن روز، برای خود پایگاهی قابل اتکا، پیدا کنند. در کل از نظر بحث در زمینه شطحیات، هر دو در تمامی موضوعات شطحی، مباحثی را به تناسب موضوع دارند، اما بایزید نسبت به ابوالحسن خرقانی در مراتب بالاتری در عرفان اسلامی قرار می‌گیرد.

منابع

- بقلی شیرازی، شیخ روزبهان؛ شرح شطحیات، مصحح هنری کوبن، ترجمه‌ی محمدعلی امیرمعزی، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۸۵، چاپ اول، ص ۱۲
- اهور، پرویز؛ کلک خیال‌انگیز، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۲، چاپ اول، ص ۱۴۰۷
- طوسی، ابونصر سراج؛ اللمع فی التصوف، تصحیح رینولد نیکلسون، ترجمه‌ی مهدی محبتی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲، چاپ سوم، ص ۴۰۳
- بقلی شیرازی، شیخ روزبهان؛ پیشین، صص ۱۲، ۱۳
- زرین کوب، عبدالحسین؛ جستجو در تصوف ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۵، چاپ چهارم، ص ۴۲
- جوکار، منوچهر؛ ملاحظاتی درباره‌ی شطح و معانی آن، مطالعات عرفانی، ۱۳۸۴، دوره‌ی اول، صص ۵۴، ۵۶
- استعلامی، محمد؛ حدیث کرامت، تهران، نشر سخن، ۱۳۸۸، چاپ اول، ص ۲۲۴
- جوکار، منوچهر؛ پیشین، صص ۵۴، ۵۶
- نقل عطار در تذکره اولیا، «احوال و اقوال خرقانی به ضمیمه منتخب نورالعلوم (مجموعه سخنان خرقانی)» به اهتمام مجتبی مینوی، انتشارات طهوری، ۱۳۸۰، صفحه ۲۹
- کتاب المشارع و المطارحات، چاپ شده در مجموعه تصنفات شیخ اشراق، جلد اول، صفحه ۵۰۳
- این مفهوم بر اساس مندرجات اوستا در «زامیاد یشت» مشابه همان «فَرّ» یا فروغ ایزدی است که به دل هر که بتابد، از دیگران برتری می‌یابد.
- شطحیات، گفتارهایی هستند که در حالت سکر (بی خود بودن) و وجد سرمستی به زبان می‌آید و در این حالت از شدت وجد نسبت به خدا، عارف صحبت‌هایی می‌کند که با دیده عقلی نمی‌توان آن را پذیرفت.
- نقل عطار در تذکره اولیا، «احوال و اقوال خرقانی به ضمیمه منتخب نورالعلوم (مجموعه سخنان خرقانی)» به اهتمام مجتبی مینوی، انتشارات طهوری، ۱۳۸۰، صفحه ۳۰
- نقل عطار در تذکره اولیا، «احوال و اقوال خرقانی به ضمیمه منتخب نورالعلوم (مجموعه سخنان خرقانی)» به اهتمام مجتبی مینوی، انتشارات طهوری، ۱۳۸۰، صفحه ۷۹
- نوشته بر دریا، از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی، محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، ۱۳۸۴، صفحه ۴۴۱
- نقل عطار در تذکره اولیا، «احوال و اقوال خرقانی به ضمیمه منتخب نورالعلوم (مجموعه سخنان خرقانی)» به اهتمام مجتبی مینوی، انتشارات طهوری، ۱۳۸۰، صفحه ۱۳۶
- نقل عطار در تذکره اولیا، «احوال و اقوال خرقانی به ضمیمه منتخب نورالعلوم (مجموعه سخنان خرقانی)» به اهتمام مجتبی مینوی، انتشارات طهوری، ۱۳۸۰، صفحه ۵۵
- نقل عطار در تذکره اولیا، «احوال و اقوال خرقانی به ضمیمه منتخب نورالعلوم (مجموعه سخنان خرقانی)» به اهتمام مجتبی مینوی، انتشارات طهوری، ۱۳۸۰، صفحه ۳۶
- دفتر روشنایی، از میراث عرفانی بایزید بسطامی، گردآورنده محمدبن سهگلی، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، ۱۳۸۴، صفحه ۱۱۸
- کتاب المشارع و المطارحات، چاپ شده در مجموعه تصنفات شیخ اشراق، جلد اول، صفحه ۱۵۲